مطالب جالب درباره عجایب و غرائب علوم غریبه

در سال ۱۸۳۲ برای اولین بار شخصی به نام فورمند سلترین اتاروس یک وزیر سحر و جادوی یونانی مستبد طرح بهره کشی از جن ها رو مطرح کرد . تا قبل از اون جن ها حق داشتند از کلیه ی امکانات که برای جادو گران مهیا بود استفاده کنند حتی مدرسه هایی وجود داشت که در اون ها به جن ها تدریس می شد . بعد از تصویب قانون اتاروس به موجب اون جن ها حق تحصیل رو نداشتند . جن ها حق عبور و مرور آزادانه رو نداشتند . به جن ها تنها در صورت داشتن ارباب اجازه داده میشد در بین جادوگران زندگی کنند . جن های خاطی به مرگ محکوم می شدند . پس از تصویب قانون در یونان وزرای جادوی کشورهای دیگه که این قانون رو به نفع خود می دیدند از اون استقبال کرده و به این ترتیب در تمام دنیای جادو گری جن ها به جن های خونگی تبدیل شدند . گر چه در ابتدا مخالفت هایی با این طرح شد اما مخالفان در آخر نتونستند این قانون رو لغو کنند

معروفترین مبارزان جادوگر نامی ریکلین راونکلا بود که به همراه برادرش سالها با این قانون مبارزه کرد و به همین دلیل جن ها همگی برای این مرد بزرگ و برادرش احترام خاصی قائل هستند و همواره حامی گروه راونکلا در مدرسه ی عالی جادو گری هاگوارتز هستند. در حال حاضر این باور در میان جن ها شکل گرفته که با آزاد شدن طرد می شوند به همین دلیل آنها آزادی رو یک توهین قلمداد می کنند و خواهان آزادی نیستند . بر گرفته از کتاب" جن و آزادی " اثر لاتر بریمینگهام

دیو

دیو نام است و در اوستای پسین اغلب به معنی دیو و عامل و کارگزار اهریمن و در مواقعی در شمارآفرینندگان و خالق است. در پهلوی دِو و در هندی باستان دیو. واژه از ریشه دیو به معنی درخشیدن می‌باشد. همین ریشه به معنی فریب دادن نیز هست.

گروه‌های دیوان در اوستا

البته از دیدگاه کلی، دسته بندی دیوان در وندیداد ممکن است، اما این دسته بندی در هر مرحله‌ای به دسته‌های کوچک تری نیز تقسیم می‌شوند، و این بر اثر آن است که این جهان وهم‌انگیز و تابویی، یکسر جولانگاه آنان است. گروهی از این دیوان، اهریمنان بیماری و انتشاردهندگان انواع بیماری‌ها هستند که شناخت آنان با آگاهی‌های فعلی امکان ندارد، چون دیو کپس تی، یا دیوهای دریوی و دوی. از همین گروه گروه هستند دیوان سستی و تنبلی، چون کسویش به معنی ناتوانی دیو مرشَوَن به معنی فرتوتی، دیو نسو که دیو گند و لاشه است. و با این گند و تفعن کسانی را که مرده را لمس می‌کنند آلوده می‌سازد.

در ۵۰ سال اخیر عده زیادی بسیج شده‌اند تا از جن فیلم بگیرند ولی از زمانی که فیلم برداری و سینما اختراع شده است صحبت از جن و دیو وپری نیز بمرور به فراموشی سپرده می‌شود در قدیم صحبت از جن و دیو و پاها و شاخهای گاو مانند آنها ورد زبانها نقل مجالس شبنشینی در پای کرسی‌ها بویژه در شب‌های زمستان بود. این داستانها در ایران ادبیات قوی دارد حتی در تخت جمشید جدال شاه با دیو را در چندین سنگ تراشیده می‌بینید.

پیدایش جن

اعتقاد به جن، اعتقادی است که از اسطوره‌های ایرانی و بابلی به معتقدات اعراب عصر جاهلیت و از آنجا به قرآن و به معتقدات اسلامی راه یافته‌است. در اسطوره‌های بابلی اوتوکوها (اجنه) موجوداتی ناپیدا بودند که از آتش آفریده شده بودند و به دو گروه خوب و بد تقسیم می‌شدند که هردوی آنها ارتباط تنگاتنگی با آدمیان داشتند. اجنه خوب اختصاصا "شدو" نامیده می‌شدند حامی و نگهبان مردمان در برابر خطرات روزمره زندگی و در عین حال خطرات ناشناخته دیگری بودند که آدمیان بر آنها آگاه نبودند ولی جنیان از این خطرات خبر داشتند. این اجنه در سفر و در سرای و حتی در کوچه و بازار آدمیان را بی آنکه دیده شوند، همراهی می‌کردند و در هنگام جنگ آنها را از تیر دشمن محفوظ میداشتند.

در مقابل، اجنه بد که "ادیمو" خوانده می‌شدند پیوسته در پی آزار آدمیان بودند و برای آنها انواع بیماریهای گوناگون همراه می‌آوردند یا آنها را به جنایت تشویق میکردند و گله‌هایشان را از میان میبردند و خانواده‌ها را به جدائی می‌کشاندند. این گروه از اجنه شرور بر خلاف سایر جنیان ازدواج نمیکردند و فرزندانی به بار نمی‌آوردند. انواع هفتگانه‌ای از آنها که در کوهستان مغرب زاده شده بودند عادتا در ویرانه‌ها یا در زیر زمین میزیستند و آدمیان می‌توانستند آنها را از پاهای سم دارشان بشناسند و برای دفع شرشان از کاهنان و جادوگران کمک گیرند. در عوض جن‌های خوب نه تنها میان خودشان ازدواج می‌کردند، بلکه می‌توانستند با آدمیان نیز در آمیزند. [۱]

باورها پیرامون دیو و اجنه

دیو و جن یکی از مخلوقات خداوند است که در بعد وفضائی موازی با بعد ما انسانها زندگی می‌کند .این مخلوقات به مانند انسان زاد ولد می‌کنند از خصوصیات بارز آنها به این موارد می‌توان اشاره کرد:

بنا بر باورها و خرافاتی که در قدیم وجود داشته درباره آل و جن و دیگر موجودات پندارین اینگونه آمده است:

قابلیت تغییر چهره و قیافه دارند و از این کار لذت می‌برند.

از اجسام مرده مثل آهن نمی‌توانند رد بشوند برای همین در مکانهای قدیمی دیده می‌شوند و حتی گفته می‌شود که "غول چراغ جادو" افسانه نمی‌باشد و آنها همین جنیان بوده‌اند که با استفاده از همین حربه انها را گرفتار کرده اند. از کلمه الله و یا هو وحشت دارند.

ارتباط با آنها برای انسان می‌توانند عواقب خطرناکی را بدنبال بیاورد چون به استناد قران این مخلوقات قابلیت دیدن بعضی مسائل را دارند و فردی که با آنها رابطه دارد به همبن دلیل از خداوند دور می‌شود جدا از انتظارهائی که از فرد دارند.

این مخلوقات آینده را تا حدودی میبینند و بعضی مواقع که متوجه خطری برای فرد می‌شوند با دست گذاشتن بر گلوی فرد او را به سرفه می‌اندازند که در باور ایرانیها همان "صبر" آمده‌است تعبیر می‌شود. علاقه بسیار زیادی به درخت نارنج دارند. بعد زمانی که آنها در آن زندگی می‌کنند نسبت به بعد زمین تندتر است بنابراین سن آنها بسیار زیاد است.

آنها اجازه ارتباط با انسان را ندارند ولی به علت اختیار ذاتی که خداوند به آنها داده‌است می‌توانند جلوی انسانها ظاهر شوند ولی از کلمات الله و هو ترس و وحشت دارند.

در باور برخی افراد، دیو تنها در شب، تاریکی، تنهایی و در محل‌هایی مانند گرمابه، آب‌انبار، پستو و ویرانه و بیابان وجود دارند. در باور عامه، جن به شکل انسان است با این تفاوت که پاهایش مانند بز سم دارد. مژه‌های دراز او نیز با مژه انسان متفاوت است و رنگ موی او بور است. همزمان با زاده شدن هر نوزاد انسان، بین دیوها نیز نوزادی به دنیا می‌آید که شبیه نوزاد انسان است اما سیاه و لاغر و زشت. این موجود را همزاد آن طفل می‌خوانند. اگر کسی شب هنگام آب جوش روی زمین ریخته و بسم الله نگفته باشد ممکن است یکی از فرزندان اجنه را اذیت کرده باشد. مادر و پدر آن جن برای انتقام، نوزاد آن شخص را می‌ربایند و همزاد او را بجایش می‌گذارند. به باور برخی، به زبان آوردن نام دیو یا جن شگون ندارد و ممکن است آن‌ها را حاضر کند. بنابراین برای دلخوشی جن‌ها هم شده به آن‌ها " از ما بهتران " گفته می‌شود. روزهای یکشنبه، سه شنبه و چهارشنبه از مابهتران به لباس و صورت آدمیزاد درمی آیند. در این روزها نباید به دیدن مریض رفت، زیرا چه بسا که از ما بهتران به شکل یکی از دوستان یا بستگان به دیدن بیمار برود و به او آسیب برساند. ازمابهتران مانند آدمیان جشن و سرور و شادمانی و گاهی هم عزاداری به راه می‌اندازند. این مراسم بیشتر در گرمابه‌های عمومی و شب هنگام برگزار می‌شود. کسی که شب تنها به حمام برود و دائم بسم الله نگوید جن به سراغ او می‌آید. اگر کسی در تاریکی تنها به حمام برود و بی احتیاطی کند و در آنجا بخوابد، ناگاه متوجه می‌شود که دورادور او را جنیان گرفته اند، یا یکی دو جن در گوشه و کنار حمام مشغول شستشو هستند. جنیان ابتدا با محبت نزدیک می‌شوند، اما اگر انسان با نگاه کردن با پاهایشان که سم دارد ایشان را بشناسد، آن وقت به آزار او مشغول می‌شوند.

از مابهتران اهل رقص، موسیقی و شادی اند. اگر کسی را بین خود ببینند او را وامی دارند تا آن قدر برقصد که دیوانه شود. با دمیدن صبح صادق، جنیان ناپدید می‌شوند. اما هنگام روز نیز اگر کسی در حمام آب بخورد و کف دست چپ خود را روی سر نگذارد، جن به بدن او وارد می‌شود و دیوانه و غشی خواهد شد. از ما بهتران اگر از کسی نیکی ببینند، صدچندان به او نیکی می‌رسانند. مثلا اگر

پزشکی شب هنگام کودکی را از مرگ برهاند یا زخمی و بیماری را نجات دهد و این کار در بیابان یا تاریکی و تنهایی صورت بگیرد، ممکن است جنیان را مداوا کرده باشد. آن گاه ازمابهتران به او مال و خوشبختی بسیار می‌رسانند. برخی مردم با انجام مراسم چله نشینی، از مابهتران را احضار می‌کنند و آن‌ها را وا می‌دارند تا کارهای مورد نظرشان را انجام دهند. برای چله نشستن از محلی خاص در مسجدهای کهنه و قدیمی استفاده می‌شود به نام چله خانه که غرفه‌ای کوچک و تودرتو و تاریک است. شخص در چله خانه می‌رود. دورادور خود را خط می‌کشد و میان دایره می‌نشیند. روز اول چهل بادام غذای اوست. اما به تدریج هر روز یکی کم می‌کند و تا آخرین روز فقط یک بادام می‌خورد. در این روزها همه کار او دعا خواندن است. روز چهلم ارواح و شیاطین و جن‌ها به او ظاهر می‌شوند و هرچه را بخواهد انجام می‌دهند. برای این کار ترتیب دیگری هم هست و آن این که یک شب تا صبح آیه‌ای از قران را پی درپی می‌خوانند تا از ما بهتران حاضر شوند.

مقابله با جن

بنا بر باورها و خرافاتی که در قدیم وجود داشته درباره آل و جن و دیگر موجودات پندارین اینگونه آمده است:

از خطرناک‌ترین جن‌ها آل است که موجودی نامریی به شکل زن لاغر و بلند قد با پستان‌های آویخته توصیف شده. در صورت سرخ رنگ آل بینیی از جنس گل قرار دارد. آل روبروی زن زائو و نوزاد حاضر می‌شود و اگر فرصت یافت و زائو تنها ماند جگر او را می‌رباید. سپس به سرعت به طرف آب می‌رود و جگر زائو را به آب می‌زند. زائو بلافاصله می‌میرد. برای جلوگیری از دستبرد آل باید دور بستر زائو را با کارد یا قیچی که ناف نوزاد را با آن زده‌اند خط کشید. سه یا پنج پیاز را به سیخ کشید و قیچی یا کارد یا شمشیر و تفنگ و دیگر چیزهای فلزی و نوک تیز در کنار اطاق گذاشت. آل و از ما بهتران از چیزهای فلزی نوک تیز می‌ترسند. فرو کردن سوزن به پارچه‌ای و گذاشتن بالای سر زائو برای رفع آل خوب است. از اعتقادهای قدیمی ایرانیان یکی این است که آهن دیو و غول و اهریمن را دفع می‌کند و ضد جادو است.

تا شش روز باید بالای سر زائو و نوزاد شمع بسوزد. زائو نباید تنها بماند و کسی جز نزدیکانی که هنگام زادن در اطاق بوده‌اند نباید به دیدن او بیاید شاید آل باشد که به صورت انسان درآمده. شب ششم باید در اطاق زائو تا صبح همه بیدار بمانند و چراغ‌ها روشن باشد و در این شب باید دعاها و اشعار مذهبی و سرودها و آوازها خوانده و پیوسته به دف و دایره کوبیده شود تا آل بگریزد. روز ششم زائو نوزاد را به حمام می‌برند و پس از شستشو، ماما نوزاد را بالای سر مادر می‌گیرد و با جام چهل کلید روی او آب می‌ریزد تا بر سر مادر نیز ریخته شود. از آن هنگام دیگر آل توانایی ربودن جگر مادر و عوض کردن نوزاد را ندارد پسربچه‌ای که ختنه شده نیز مانند زائو در معرض خطر آل است. به همین ترتیب باید مواظب او بود تا به حمام برود و با جام چهل کلید آب روی سرش ریخته شود تا آل بگریزد.

جن در اسلام

ادبیات اسلامی و احادیث و معتقدات عامه مسلمانان، با استناد به آیات قرآنی پیوسته نقش مهمی برای جنیان در زندگی روزمره مسلمانان قائل شده‌اند. مولفین اسلامی به کرات از ازدواج اجنه با زنان مسلمان روایت کرده و کسانی از افراد سرشناس را زاده مشترک اجنه و آدمیان دانسته اند. محمد باقر مجلسی از امام جعفر صادق روایت می‌کند که قوم کرد جنیانی هستند که خداوند آنان را به صورت آدمیان در آورده است (حلیه المتقین فصل چهاردهم).

افرادی که با دیو و جن در تماس هستند

یکی از معروف‌ترین افرادی که مردم باور دارند که او با جن و دیو در ارتباط است فردی است به نام دکتر گاورسی در شهر بجستان از توابع گناباد. این فرد با وجود اینکه بی سواد است کارهای خارق العاده و شگفتی انجام می‌دهد و این کارهای او مردم را به این پندار غلط رسانده که او با جن‌ها در ارتباط است. او کشاورز ساده‌ای است که به کشت و کار گاورس و ارزن و جو اشتغال داشت ولی اکنون شهرتی بهم زده است.

پری

پری از موجودات خیالی وافسانه‌ای فرهنگ عامه و خرافات مردم ایران است. پری در اوستا موجودی اهریمنی است و از آن به صورت زنی بسیار زیبا و فریبنده یاد شده که با پنهان و آشکار شدن پی درپی و تغییر شکل‌های گوناگون، مردم را می‌فریبد و به بیراهه می‌کشاند یا موجب دیوانگی آنان می‌شود. در هفت خان‌های رستم و اسفندیار، زنی زیبا و آراسته در حالی که رود می‌نوازد به پهلوان نزدیک می‌شود و او را به شادخواری و شادکامی دعوت می‌کند. اما هر دو پهلوان او را می‌شناسند و در نبرد او را می‌کشند. پری از آتش می‌گریزد، بنابراین، برای شناختن یا فرار دادن پریان بدکار باید پیوسته آتش در خانه روشن بماند. همچنین فلزات و چیزهای نوک تیز موجب فرار پریان است.

پریان در فرهنگنامه ایرانیان پس از اسلام، موجوات خوب و دوست داشتنی هستند که مردم نیکوکار و خوش نیت را دوست دارند و آن‌ها را به خوشبختی و کامروایی می‌رسانند. پادشاه پریان مردی نیک و آزاده است و دختر و پسر شاه پریان رمزی از کمال، زیبائی، ثروت و خوشبختی هستند که هر دختر و پسر جوان آرزوی همسری ایشان را دارد. داستان پری زیبائی که بخت را تقسیم می‌کرد در داستان‌های مربوط به جمشید شاه آمده است.

تعویذ

در میان بسیاری اقوام از دیرباز باور به جن و موجودات تخیلی آسیب‌رسان رواج داشته و برای احساس امنیت در قبال آنها برخی افراد ورد و ذکرهایی را نوشته و با خود همراه می‌کنند که به این وردها و نوشته‌ها تَعویذ گفته می‌شود. گاه نیز به این منظور، گوهر، تکه‌سنگ، نگاره، سکه، آویزه، انگشتر، تندیس، گیاه یا جانور هم بکار می‌رود.

واژه عوذه یعنی چیز یا کسی که به آن پناه برده شود، و «تعویذ» یعنی در پناه درآوردن.

در اسلام هم بر خواندن برخی دعاها یا وردها و ذکرها، و نیز نوشتن برخی دعاها و همراه داشتن آنها برای دفع اجنه غیرمسلمان و شرور (که مسلمانان به وجود آنها باور دارند) تأکید شده. مشهورترین تعویذ اسلامی آیه «و ان یکاد الذین کفروا لیزلقونک بابصارهم لما سمعوا الذکر و یقولون انه لمجنون» (و به راستی نزدیک است کافران هنگامی که قرآن را می‌شنوند با چشمانشان به تو آسیب رسانند و می‌گویند بی گمان او دیوانه است) می‌باشد که برای دفع چشم‌زخم و حرز امام جواد به منظور دفع آسیب‌ها است. [۱]

عوج بن عنق

عوج ابن عوق در تداول فارسی‌زبانان به عوج بن عُنُق مشهور است نام مردی افسانه‌ای است.

در افسانه‌ها آمده که او در منزل حضرت آدم زاده شد و تا زمان حضرت موسی زیست. او را فرزند عنق یا عناق پسر حوا دانسته‌اند.

همچنین او را مردی بلندقامت دانسته و عمرش را سه‌هزاروپانصد سال نوشته‌اند. گفته‌اند طوفان نوح تا کمر او بود. موسی عصای خود بر قوزک پای او زد و او افتاد و مرد.

قابیل را نیز پسر عناق گفته‌اند.

شیردال

شیردال‌ها موجوداتی افسانه‌ای با تن شیر و سر عقاب (دال) و گوش اسب هستند. دال واژه فارسی برای عقاب است. تندیس‌های به شکل شیردال در معماری کاربرد زیادی دارند. شیردال‌ها در معماری عیلامی کاربرد داشتند و نمونه برجسته‌ای از آن در شوش پیدا شده است. روی کفل این شیردال نوشته‌ای است بخط میخی عیلامی از اونتاش گال که آن جانور را به اینشوشیناک خدای خدایان عیلام هدیه کرده است. این شیردال که بدست بانو گیرشمن بازسازی شده است در موزه شوش نگاهداری می‌شود.

مردم باستان شیردال‌ها را نگهبان گنجینه‌های خدایان می‌پنداشتند.

همچنین شیردال نشان خاندان پادشاهی سوئد نیز هست.

شیطان

شَیطان (در پارسی کنونی ایران شِیطان) واژه ایست عربی و از ریشه عبری برابر اهریمن در پارسی.معنای واژه شیطان سرپیچ و متمرد است.بر پایه استوره‌های سامی شیطان از نزدیکان درگاه خدا بود که پس از آفرینش آدم زیر بار ستایش این افریده تازه نرفت و از درگاه خدا رانده شد.از آن پس تا روز واپسین جهان شیطان به فریب و دور کردن آدمیان از خدا خواهد پرداخت.

غول

غول‌ها یکی از موجودات افسانه‌ای در فرهنگ‌های گوناگون هستند.

در اساطیر یونان است غول‌ها (Giants) موجودات کلان‌پیکری بودند که در اثر بر زمین ریختن خون اورانوس به وجود آمده بودند.

آنها به زئوس و خدایان المپ‌نشین حمله کردند و برای رسیدن به مقر آنها، بالای کوهی رفته و با روی هم گذاشتن تجهیزات جنگی خود، راهی برای رسیدن به مقر خدایان ایجاد کردند. خدایان در نهایت توانستند با کمک هرکول، قهرمان اساطیری و فرزند زئوس، غولها را شکست بدهند و آنها را در زیر آتشفشانها دفن کنند.

فولادزره

فولادزره نام یک دیو به صورت یک عفریت بزرگ شاخدار در داستان امیر ارسلان نامدار است.

امیر ارسلان نامدار یکی از داستان‌های تخیلی بومی فارسی نوشته محمدعلی نقیب‌الممالک در زمان قاجار است. نقیب‌الممالک احتمالاً این نام را از یک نثر حماسی قدیمی‌تر فارسی به نام رموز حمزه گرفته است.

در این داستان، فولادزره در هوا گشت می‌زند و زبان زیبا را نشان کرده و می‌دزدد.

این دیو در آغاز، سرکرده لشکر ملک خازن، شاه پریان و فرمانروای دشت زهرگیاه، بود.

مادر فولادزره که جادوگری بسیار توانا بود تن و بدن فولادزره را به وسیله افسون و طلسمی، نسبت به همه سلاح‌ها آسیب‌ناپذیر ساخت به جر یک سلاح به نام شمشیر زمردنگار.

در پایان داستان هم فولادزره و هم مادر او به دست امیر ارسلان کشته می‌شوند.

در زبان عوام به زنان درشت‌اندام و قوی و نازیبا و پررو اصطلاحاً "مادر فولادزره" گفته می‌شود.

ققنوس

ققنوس یک موجود افسانه‌ای است که هر ۵۰۰ سال یکبار تخم می‌گذارد و بلافاصله آتش می‌گیرد و می‌سوزد. نام پنجمین کتاب از کتاب‌های هری پاتر، هری پاتر و محفل ققنوس است. همچنین مدیر مدرسه جادوگری هاگوارتز، دامبلدور یک ققنوس دارد.

تعویذ یعنی چه؟

«عوذه» یعنی چیز یا کسی که به آن پناه برده شود، و «تعویذ» یعنی در پناه درآوردن.

بنا به تعالیم شریعت اسلام، برخی نفوس شریر همانند جنیان کافر و شیاطین جنی و انسی در برخی افراد، تأثیراتی سوء دارند.

برای دفع این گونه تأثیرات، در اسلام دستوراتی رسیده است، از جمله:

خواندن برخی دعاها یا وردها و ذکرها، و نیز نوشتن برخی دعاها و همراه داشتن آنها.

بخشی از این عوذات و حرزها از برخی ائمه علیهم السلام نقل شده است که مشهورترین آنها آیه « و ان یکاد الذین کفروا لیزلقونک بابصارهم لما سمعوا الذکر و یقولون انه لمجنون »؛ (و به راستی نزدیک است کافران هنگامی که قرآن را می شنوند با چشمانشان به تو آسیب رسانند و می گویند بی گمان او دیوانه است.) برای دفع چشم‌زخم و حرز امام جواد علیه السلام برای دفع بلایا است.

جن کیست؟

حاضر سازی تخت عظیم بلقیس درنزد سلیمان حضرت امام محمد باقر علیه السلام علوم و معارف امام باقر علیه السلام ولادت پیامبر اکرم از زبان حضرت آمنه مقام و منزلت الهی اهل بیت نام علی بر همهٔ ستونهای آسمان گ.مباحث تحقیقی مناظره امام باقر علیه السلام با طاووس یمانی محبت جنیان نسبت به حضرت علی علیه السلام احضار ارواح تعویذ یعنی چه؟

حضرت سلیمان علیه السلام ارتباط امام باقر علیه السلام با جنیان ارتباط جنیان با پیامبر و امامان

یکی از آفریده های خداوند موجودی است به نام جن. این موجود همانند انسان دارای تکلیف است و هدف از خلقت او، همانند انسان، عبادت و بندگی خداوند است. قرآن در سوره ذاریات آیه ۵۶ و سوره الرحمان آیه ۱۵ می‌فرماید:«جن موجودی است که از آتش آفریده شده است.» (و خلق الجان من مارج من نار)

جن اگرچه موجودی است که قدرت انجام کارهای استثنایی و فوق العاده را دارد ولی از نظر وجودی، ضعیف‌تر از انسان و تحت تسخیر اوست؛ چنان که می‌دانیم همین موجودات در حکومت حضرت سلیمان پیامبر خداوند در تحت سلطه او بودند. پیامبری که از جنس انسان‌ها برانگیخته شود پیامبر جنیان نیز هست.

امامان معصوم علیه السلام که به اذن خداوند، قدرت تصرف بر هر چیزی را دارند، بر جنیان نیز مسلط هستند. در تاریخ زندگانی ائمه علیهم السلام موارد متعددی در این مورد به چشم می خورد. گاهی نیز خود جنیان برای انجام خدمت و کمک اعلام آمادگی می‌نمودند، و پرسش‌های دینی و مشکلات خود را با مراجعه به امام برطرف می‌کردند، زیرا امام برای گروه جن نیز امام است.

خلاصه سخن آن که جنیان در تکلیف و مسؤولیت‌ها و اختیار و اراده و ثواب و عقاب و رهسپار شدن به سوی بهشت و یا فرو افتادن در دوزخ با آدمیان یکسان هستند .

بنابراین، این سخن که "جنیان به معنای میکروب و موجودات زنده ریز و ذره بینی هستند" باطل و نادرست است. آیا آنها هستند که با انسان ها و در ردیف آنها به جهنم می‌روند؟ آیا میکروب ها هستند که در مکه به حضور رسول خدا رسیدند و ایمان آوردند و آن محل اکنون به نام مسجد جن موجود است و مستحب است که حاجیان در آنجا دو رکعت نماز گزارند؟

منابع:

قرآن کریم، نور ملکوت قرآن، ج ۲ ص ۳۲۲-۳۲۱

گلیم‌گوش

در افسانه‌های ایرانی گلیم‌گوش مردمی بوده‌اند مانند آدم لیکن گوشهای آنها به مرتبه‌ای بزرگ بوده که یکی را بستر و دیگری را لحاف میکرده‌اند و آنها را گوش‌بستر هم میگویند.

در کتاب عجایب‌المخلوقات (چاپ هند ۱۳۳۱ هـ ق.) ص۵۸۴ آمده:

گروهی بود که ایشان را منسک خوانند. و ایشان در جهت مشرق نزدیک یأجوج (و) یأجوج بر شکل آدمی بودند و مر ایشان را گوشهایی بود مانند گوش فیل. هر گوش مانند چادر باشد چون خواب کنند یکی از آن دو گوش بگسترانند و گوش دیگر چادر کنند. جمعی از نسل قابیل بن آدم که در حدود بلاد مشرق سکونت دارند و گوش ایشان بمثابه‌ای بزرگ است که یکی را بستر و دیگری را لحاف سازند چنانکه از تواریخ معلوم میشود.

یاجوج و ماجوج

گُمان می‌رود حق تکثیر محتویات این صفحه با سیاست‌های ویکی‌پدیا در مورد حق تکثیر سازگاری ندارد. لطفاً اطلاعات بیشتری در این مورد بیفزایید و یا وضعیت حق تکثیر منبع اصلی این مقاله را بررسی نمایید. (پیوند منبع متن)

این مقاله نیازمند ویکی‌سازی است. لطفاً با توجه به راهنمای ویرایش و شیوه‌نامه آن را تغییر دهید. در پایان، پس از ویکی‌سازی این الگوی پیامی را بردارید.

لحن این مقاله یا بخش غیردانشنامه‌ای و/یا غیررسمی است. برای راهنمایی بیشتر به راهنمایی برای نوشتن مقاله‌های بهتر رجوع کنید.

یأجوج و مأجوج.[یَ ءْ جُ مَ ءْ] (اِخ)نوعی از خلقند، کسائی مهموز نمی‌داند هردو را الف زاید می‌گوید مشتق از یجج و مجج و در قراءت رؤبهٔ آجوج به مد همزه و مأجوج به سکون همزه آمده و ابومعاذ مأجوج را یمجوج گفته... (آنندراج). دو قبیله‌اند از خلق خدای‌تعالی و در

حدیث آمده است که خلق ده جزءاند نه جزء آنها یأجوج و مأجوج باشند. این دو کلمه اعجمی است خواندن و ضبط آنها به همزه و بی‌همزه هردو آمده است. آنان که بی‌همزه آرند الف را در هر دو زایده می‌شمارند و گویند اصل آنها «یجج و مجج» است. این دو کلمه غیرمنصرف باشند. رؤبه گوید : لوان یأجوج و مأجوج معا و عاد عادواستجاشواتبعا... (از تاج‌العروس). گویند یأجوج و مأجوج از نسل ماغوغ‌بن یافث‌بن نوح‌اند و بقول بعضی از نسل کومربن یافث. (صبح الاعشی ذیل نسب عجم ص۳۷۱). برخی گفته‌اند یأجوج و مأجوج مشتق از اجیج است به‌معنی زبانه کشیدن آتش. و گفته‌اند دو کلمهء اعجمی باشند و دو امت بزرگند از ترک. (از اقرب الموارد). یأجوج و مأجوج دو گروهند که ذوالقرنین بر ایشان سد بست. (دهار). نسناس. (منتهی‌الارب). گفته‌اند که یأجوج و مأجوج پسران یافث‌بن نوح‌اند و آنان دو قبیله از مردمند. تلفظ آنها هم با همزه و هم بی همزه آمده است و دو لفظ مزبور عجمی هستند ولی اشتقاق نظیر چنین کلماتی در سخن تازی از «اجت النار» و از «ماء اجاج» است و ماء اجاج آبی است بسیار شور و سوزان به سبب شوری آن و بنابراین بر وزن «یفعول» و «مفعول» باشند و هم رواست که آنها را بر وزن «فاعول» فرض کنیم و این در صورتی است که دو نام مذکور را عربی بپنداریم وگرنه لغت عجمی از عربی اشتقاق نمی‌یابد. از شعبی روایت کرده‌اند که وی گفته است ذوالقرنین به ناحیهء یأجوج و مأجوج رهسپار شد و در آنجا مردمانی را دید که دارای مویهای سرخ و سپید و چشمان ازرق بودند و گروهی بسیار از این قوم نزد وی گرد آمدند و گفتند ای پادشاه پیروزمند در پشت این کوه اقوامی باشند که جز خدای کسی شمارهء آنان نداند. آنها شهرهای ما را ویران می‌سازند و میوه‌ها و کشتهای ما را می‌خورند. ذاالقرنین گفت این اقوام بر چه صفتی باشند؟ گفتند مردمی کوتاه‌قد اصلع و دارای چهره‌های پهن‌اند. پرسید آنها چند صنفند؟ گفتند اقوامی بیشمارند که جز خدای کس شمارهء آنان نداند. گفت نامهای آنان چیست؟ گفتند: آنان که به ما نزدیکند، شش قبیله‌اند بدین نامها: یأجوج، مأجوج، تاویل، تاریس، منسک، و کماری... ولی قبائلی که از ما دورند را نمی‌شناسیم و راهی به سوی آنان نداریم. آیا ممکن است بر ما خراجی بنهی و ما آن را بگزاریم و بدان سدی بر آنان ببندی و ما را از گزند آنها حفظ کنی! ذوالقرنین گفت خوراک آنان چیست؟ گفتند در هر سال دریا دو ماهی به سوی آنان می‌اندازد که میان سر هر ماهی تا دم آن ده روز یا بیشتر راه است. ذوالقرنین گفت آنچه خدای مرا تمکین داده است در آن بهتر است. شما مرا به قوتی یاری دهید هریک از شما آنچه میتوانید بپردازید تا آن را در راه بستن سد صرف کنم. آنها پذیرفتند. آنگاه ذوالقرنین فرمان داد مقداری آهن آوردند سپس دستور داد آهنها را بگدازند و از آن خشتهای بزرگ بزنند. سپس فرمان داد مس بیاورند و آنها را هم ذوب کنند و از آن ملاطی برای آن خشتها آماده سازند. سرانجام دره را برآوردند و آن را دو قلهء کوه برابر ساختند و شبیه به در بسته‌ای شد. (از معجم‌البلدان یاقوت ذیل سد یأجوج و مأجوج). در قرآن کریم آمده است: قالوا یا ذا القرنین اِنّ یأجوج و مأجوجَ مُفسدونَ فی الارض فهل نجعلُ لک خرجاً ان تعجلَ بیننا و بینهم سداً. (قرآن ۹۳/۱۸). گفتند ای ذوالقرنین به تحقیق یأجوج و مأجوج فسادکنندگانند در زمین

پس آیا قرار دهیم برای تو خرجی را بر آنکه گردانی میان ما و میان آنها سدی را. (تفسیر ابوالفتوح رازی ج۳ ص۴۴۴). ابوالفتوح در تفسیر آیهء مزبور نویسد آنگه روی به میانه نهاد (اسکندر) که یأجوج و مأجوج و انس در او بودند. در بعضی برسید بجماعتی مردمان مصلح. او را گفتند ای ذوالقرنین پس در این کوه، خدای را خلقی هستند که به آدمیان نمانند. مانند بهائم گیاه می‌خورند و چون سباع وحوش را می‌درند و هرچه در زمین بجنبد از جانور میخورند و هیچ خلق نیست خدای را که آن زیادت می‌پذیرد که ایشان. اگر مدتی برآید و ایشان همچنین بیفزایند، جهان بستانند و زمین را فروگیرند و اهل زمین را از زمین برانند و هر وقت ما منتظر می‌باشیم که به بالای این کوه برآیند... ما خراجی بر خود بنهیم که بتو می‌گزاریم تا در میان ما و ایشان سدی کنی... گفت: آنچه خدای مرا تمکین داده است در آن بهتر است شما یاری دهید به قوتی تا من از میان شما سدی کنم به روی و سنگ و آهن بسیار و روی و مس چندان که توانید جمع کنید. آن را جمع کردند چندانکه او گفت. آنگه گفت من بروم و یک بار ایشان را بنگرم. به بالای کوه برآمد و در نگرید گروهی را دید بر یک شکل نر و ماده بقد نیم مرد و بهری بود. امیرالمؤمنین علیه‌السلام گفت بالای ایشان یک به دست بیش نیست و بهری از ایشان درازند و ایشان دندان و چنگال دارند چنانکه سباع. چون چیزی خورند آواز دندانهای ایشان بمانند اشتر باشد که نشخوار کند یا ستور که علف خورند و بمانند چهارپای موی دارند بر اندام و پوشش ایشان موی است از سرما و گرما به آن موی خویشتن را پوشیده دارند و گوشهای بزرگ دارند، یکی پر موی چون پشم گوسفند و یکی اندک موی. چون بخسبند لحاف کنند و دیگری دواج بسازند و هیچ از ایشان نباشد که بمیرند الا آنکه هزار فرزند بزایند. چون هزار تمام بزاید بداند که وقت مرگ است او را. و به وقت ربیع چنانکه ما را باران آید ایشان را از دریا ماهی آید. چندانکه جز خدای حد و اندازهء آن نداند. ایشان بگیرند آن ماهیان را و ذخیره کنند تا سال دیگر و یکدیگر را با آواز کبوتر خوانند و آواز بلندشان چون بانگ گرگ باشد و جفت چنان گیرند چون بهائم. (تفسیر ابوالفتوح رازی ج۳ ص۴۵۰) : حتی اذا فُتحت یأجوج و مأجوج و هم من کل حدب ینسلون. (قرآن ۹۶/۲۱)؛ تا چون گشوده شود یأجوج و مأجوج و آنها از هر بلندی می‌شتابند. (تفسیر ابوالفتوح ج۳ ص۵۵۹). و ابوالفتوح در تفسیر آیه نویسد: و فتح یأجوج و مأجوج در وقت رجعت باشد برای آنکه عقیب یأجوج و مأجوج صاحب‌الزمان علیه السلام که مهدی است بیرون آید و رجعت برای او باشد... تا آنگه که سد یأجوج و مأجوج بگشایند و قصهء ایشان رفته است. حذیفهٔبن الیمان گفت رسول علیه السلام گفت اول آیتی و علامتی از علامات آخر زمان خروج دجال بود آنگه خروج دابهٔ الارض آنگه خروج یأجوج و مأجوج آنگه عیسی علیه السلام از آسمان فرود آید و این عند خروج مهدی باشد. (تفسیر ابوالفتوح رازی ج۳ ص۵۷۲).

پارسیان به حسب مملکتها به هفت کشور قسمت کرده‌اند: نخستین کشور هندوان... ششم کشور ترک و یأجوج و مأجوج... (التفهیم بیرونی). اقلیم پنجم از زمین ترکان مشرقی ابتدا کند و جای یأجوج اندر سد بسته و بر گروههای ترکان و قبیله‌های معروف از آن

ایشان بگذرد. (التفهیم بیرونی). دلالت هر برجی بر شهرها و ناحیتها... اسد: ترک تا به یأجوج و مأجوج و سپری شدن آبادانی آنجا. (التفهیم بیرونی)

هاروت و ماروت

هاروت.(اِخ) نام یکی از آن دو فرشته است که در چاه بابل سرازیر آویخته به عذاب الهی گرفتارند. اگر کسی بر سر آن چاه به طلب جادوی رود او را تعلیم دهند. گویند این لغت اگرچه عجمی است، لیکن فارسی نیست(۱). (برهان) (آنندراج) (غیاث اللغات). نام فرشته‌ای است که نگونسار در چاه بابل آویخته است. (دهار) (ترجمان القرآن ترتیب عادل ص۱۰۵). هاروت و ماروت دو فرشته‌اند به بابل

محمد معین نوشته است: یکی از داستانهای معمول ادبیات سامی داستان هاروت و ماروت است که از قصص بسیار کهن میباشد دو کلمهء نامبرده در السنهء سامی، نام دو فرشته محسوب میشده است و شگفت آن است که همین دو نام را در ادبیات اوستایی نیز مشاهده میکنیم که به شکل دو واژهء «هئوروتات»(۲) و «امرتات»(۳) آمده است. در ادبیات نامبرده این دو در ردیف و هومن‌آشا و هیشتا، خشاثر و ائریا، اسپنتا. آرمایتی و اهورامزدا یا سروشا، جزو هفت امشاسپندان یا هفتان بوخت محسوب شده‌اند. این اسامی را امروز به نام خرداد و امرداد... میخوانند. در ادبیات اسلامی (پارسی و تازی) بواسطهء ذکری که در قرآن مجید از دو فرشته نامبرده شده نام آن دو بسیار مشهور و حتی ضرب‌المثل گردیده است. در سورهء بقره (۲) آیهء ۱۰۲ چنین آمده است: و اتبعوا ما تتلوا الشیاطین علی ملک سلیمان و ما کفر سلیمان ولکن الشیاطین کفروا یعلمون الناس السحر و ما أنزل علی الملکین ببابل هاروت و ماروت و ما یعلمان من أحد حتی یقولا انما نحن فتنهٔ فلاتکفر فیتعلمون منهما ما یفرقون به بین المرء و زوجه و ما هم بضارین به من أحد الا باذن الله و یتعلمون ما یضرهم و لاینفعهم و لقد علموا لمن اشتریه ما له فی الاَخرهٔ من خلاق و لبئس ما شروا به أنفسهم لو کانوا یعلمون.

داستان هاروت و ماروت: بشر آفریده شد و در پیشگاه پروردگار تقربی خاص یافت. فرشتگان چون گناهانش را دیدند و با تقربش در ترازوی قیاس سنجیدند این کفه را سنگین‌تر یافتند و با یکدیگر به نجوا پرداختند. سرانجام مصلحت چنان دیدند که سبب را از آستان حق جویا شوند چون این بپرسیدند، خطاب رسید: بزهکاری بشر از شهوت است و عدم شهوت در شما علت عصمت و چون چنین است نیکی ایشان را پاداش بیش دهم و نیکانشان را تقرب بیشتر بخشم. زبان حال فرشتگان را حضرت کبریا دریافت و بفرمود که تنی چند از میان خود برگزینند تا به صورت آدمی به زمین فرستد و تکالیف آدمی را بر عهدهء ایشان نهد. انجمنی بساختند و سه تن را به نام «عزا»، «عزایا» و «عزازیل» برگزیدند. خداوند ایشان را به صورت بشر درآورد و از چهار چیز نهی فرمود: شرک بر خدا، قتل نفس، زنا و باده‌نوشی. آنگاه بفرمود تا بر زمین شتابند و در میان خلق به حق حکومت کنند. فرشتگان چندی بدین منوال گذراندند. روزها در زمین بودند و شبها به آسمان میشتافتند عزازیل فرشتهء زیرک و هوشیار بود از عاقبت بیندیشید و از این وظیفه پوزش خواست. دو فرشتهء

دیگر که به هاروت و ماروت ملقب شدند همچنان وظیفهء خود را انجام میدادند تا روزی با زنی زیبا که نادرهء دهر بود و جمیلهء عصر او را به تازی زهره میگفتند و به پارسی ناهید جهت مهمّی داوری بدیشان برد. هر دو فریفته شدند و شب هنگام به سرایش شتافتند و انجام مهمش را به وصل موکول کردند. ناهید(۴) شرایطی پیشنهاد کرد، عذر آوردند. عاقبت ایشان را گفت: اگر کام جوئید باید ساغری چند با من بپیمائید. از جان و دل پذیرفتند و سه گناه بزرگ دیگر را مرتکب شدند! ملکوتیان انگشت تحیر به دندان گزیدند و حق‌تعالی آن دو بزهکار را میان عذاب دنیوی و اخروی مختار کرد. سزای دنیا را برگزیدند و الی‌الابد در چاه بابل معلق گشتند. ناهید نیز اسم اعظم را که بزرگترین نامهای حق است و از فرشتگان نامبرده دریافته بود بر زبان رانده به آسمان صعود کرد و به ستاره زهره، ربهٔ‌النوع عشق و جمال و عیش و عشرت و شادی و طرب مبدل گشت که شاعران و داستانسرایان ملل در این باره نغمه‌ها ساخته و داستانها پرداخته‌اند.(۵) ابوبکر عتیق‌بن محمد سورآبادی هروی در تفسیر خود از قول کلبی نظیر داستان فوق را آورده دربارهء زهره نویسد(۶): زنی از فرزندان نوح نام وی زهره و به پارسی... و آن زن را جمالی بود بغایت نیکو. عزا و عزایا [را] چشم بر وی افتاد بر وی عاشق شدند. گفتند که اگر ما ترا از آن شوهر جدا کنیم تن خویشتن را فدای ما کنی؟ گفت: کنم. ایشان حکم بناحق بکردند وی را از شوهر جدا کردند، وی با ایشان وعده کرد به‌جای خالی، چون قصد وی کردند، گفت که یک کار دیگر مانده است. من بت‌پرستم شما نیز بت را باید پرستید تا من نیک سر (و) تن خود به شما تسلیم کنم. ایشان گفتند: معاذالله کی ما بت پرستیم؟ زن چون دانست که دل ایشان را در قبض آورد، گفت: شاید که بت نپرستید باری خمر بخورید که مسلمانان خمر خورند. ایشان خمر بخوردند مست شدند و آن زن خود را آراسته به ایشان نمود. ایشان بی‌صبر شدند، پس قصد وی کردند، گفت که یک کار دیگر بکنید، آن مهین (نام)(۷)خدای تعالی که میدانید مرا بیاموزید. ایشان در بیهوشی نام خدای تعالی درآموختند، زهره آن بگفت و به آسمان شد(۸) و ایشان را فروگذاشت. چون به هوش بازآمدند خویشتن را دیدند که حکم به ناحق کرده خمر خورده و مرد کشته و قصد حرام کرده و نام خدای تعالی از دست بداده متحیر شدند و نزد عابدی آمدند و وی را گفتند که حیلت چیست؟ وی گفت که امشب بنگرم تا در حدیث شما چه آید. چون شب درآمد آوازی شنید که آن دو مجرم را بگوی که شما مستوجب عذاب و عقوبت خدای گشتید. لابد خواهد کرد، خواهید عذاب این جهان اختیار کنید و خواهید عذاب آن جهان. گفتند: اگر لامحال عذاب خواهد بود این جهان عذاب کمتر، زیرا که این منقطع است. چون عذاب این جهان اختیار بکردند هر روز چون اهل زمین نماز بکنند آن جماعت هاروت و ماروت را در چاهی به بابل بیاویزند و عذاب می‌کنند تا دیگر روز خدای تعالی ایشان را دعا و ثنا تلقین و تعلیم کرده است، در ثنای خود، آن می‌گویند و عذاب بر ایشان سهلتر میشود جادوان بشنوند آن را و بیاموزند، و آن ثنای خدای را به شیطان گردانند تا دیو وی را کارها کند(۹). بنابر آنچه گذشت از هاروت و ماروت در دو موضوع نام برده‌اند: یکی نزول ایشان برای آموختن سحر به مردم، جهت آشکار کردن مفاسد آن و دیگر برای آزمایش و تنبیه دیگر

فرشتگان. مؤلف کتاب ملائکه خواسته است این دو داستان را به یکدیگر وفق دهد، ولی از عهده برنیامده(۱۰). ابوبکر عتیق نیز به ترتیبی که گذشت آن دو را به هم پیوسته است. به سبب این روایات، هاروت و ماروت در سحرآموزی، حیله‌گری، عصیان و غرور در ادبیات پارسی و تازی مثل گردیدند. شعرای بزرگ ما، هر یک به جهت مقصودی بدین داستان اشارت کرده‌اند و عرفای ایران، این حکایت را تشبیه و رمز و کنایتی از جهان معنی گرفته‌اند.

(۱) – به عقیدهء بعضی از محققین تصحیف از هوروتات Haurvatat فرشتهء زرتشتی است که اکنون خرداد تلفظ میشود. (۲) – به‌معنی کمال و رسایی. (۳) – به‌معنی جاویدانی. (۴) – صاحب مرآة البلدان (ج۱ ص۱۲۷) نام پارسی او را «بیدخت» و نام سریانیش را «ناهید» نوشته است و این اشتباه است، زیرا اصل این کلمه «آناهیتا» به‌معنی ناآلوده، صفتی بود که ایرانیان مزدیسنا دربارهء فرشتهء آب استعمال می‌کردند. (۵) – در روایت داستان فوق اختلاف بسیار است. (۶) – نمونهء سخن فارسی تألیف بیانی ص۱۱۹. (۷) – اسم اعظم. (۸) – بدین ترتیب عصمت زهره را تأیید کرده. (۹) – بدین منوال دو داستان هاروت و ماروت را به هم پیوسته‌اند. (۱۰) – ص

نسناس

نسناس جانوری افسانه‌ای و موهومی شبیه به انسان که هیکل مهیب دارد. به نوعی بوزینه هم اطلاق می‌شود.

نسناس.[نَ / نِ] (ع اِ) دیو مردم. (مهذب الاسماء) (منتهی الارب) (از السامی) (انجمن آرا) (دهار) (ناظم الاطباء). غول. (ناظم الاطباء). جانوری بود چهارچشم سرخ‌روی درازبالا سبزموی، در حد هندوستان، چون گوسفند بود، او را صید کنند و خورند اهل هندوستان. (لغت‌نامهء اسدی) (اوبهی). جنسی‌اند از خلق که بر یک پای می‌جهند. (دهار). نوعی از حیوان که بر یک پای جهد. (غیاث اللغات از منتخب اللغات و کشف اللغات) (از آنندراج). صاحب حیوةالحیوان نوشته که: نِسْناس بالکسر، نوعی از حیوان است که به‌صورت نصف آدمی باشد چنانکه یک گوش و یک دست و یک پای دارد و به طور مردم در عربی کلام کند... و در تواریخ بهجت العالم نوشته که: نسناس در نواحی عدن و عمان بسیار است و آن جانوری است مانند نصف انسان که یک دست و یک پا و یک چشم دارد و دست او بر سینهء او باشد و به زبان عربی تکلم کند و مردم آنجا او را صید کرده می‌خورند. (از غیاث اللغات) (آنندراج). گویند جنسی‌اند از خلق که به یک پای می‌جهند. (از مهذب الاسماء) (از برهان قاطع). دیو مردم که بر یک پای جهند. (السامی). و به زبان عربی حرف می‌زنند. (برهان قاطع). دیو مردم یا نوعی از مردم که یک دست و پا دارد، و فی الحدیث: انّ حیاً من عادٍ عصوا رسولهم فمسخهم الله نسناساً، لکل واحد منهم ید و رجل من شق واحد ینقرون کما ینقر الطائر و یرعون کما ترعی البهائم. و گویند که قوم عاد که ممسوخ شده بود نیست گردید و قومی که بر این سرشت بالفعل موجود است خلق علی‌حده [است] یا آنها سه جنس‌اند، ناس و نسناس و نسانس، یا نسانس زنان آنها، یا نسانس گرامی‌قدر از نسناس است، یا آنها یأجوج و مأجوج است، یا قومی از بنی‌آدم از نسل ارم‌بن سام، و زبان

عربی دارند و به نامهای عربان می‌نامند و بر درخت برمی‌آیند و از آواز سگ می‌گریزند. یا خلقی بر صورت مردم، مگر در عوارض مخالف مردم‌اند و آدمی نیستند، یا در بیشه‌ها بر کرانهء دریای هند زندگانی می‌کنند و در قدیم عربان شکار می‌کردند و می‌خوردند آنها را. (از منتهی الارب) (آنندراج). حیوانی است که در بیابان ترکستان باشد منتصب‌القامه، الفی‌القد، عریض‌الاظفار، و آدمی را عظیم دوست دارد، هرکجا آدمی را بیند بر سر راه آید و در ایشان نظاره همی کند و چون یگانه از آدمی بیند ببرد، و از او گویند تخم گیرد، پس بعد انسان از حیوان او شریف‌تر است که به چندین چیز با آدمی تشبه کرد یکی به بالای راست و دوم به پهنای ناخن و سوم به موی سر. (از چهارمقالهء نظامی عروضی چ معین صص۱۴–۱۵). خدای‌تعالی ذریهء او را [جدیس را] مسخ گردانید و ایشان را نسناس خوانند، نیم تن دارند و به یکی پای چنان [دوند] که هیچ اسبی درنیابدشان. (از مجمل التواریخ). آنکه به‌شکل انسان بود ولی خوی و سرشت انسانی در وی نباشد. (ناظم الاطباء)

لولوخورخوره

لولو خورخوره یا لولو موجودی خیالی است ساخته و پرداخته پندار افراد جهت ترساندن کودکان شیطان.

مادران و پدران معمولاً برای کنترل رفتار کودک کوچک، به ویژه برای اطمینان از اینکه کودک غذای خود را بخورد به او تلقین می‌کنند که در صورت بدرفتاری یا نخوردن غدا، لولو آنها را خواهد خورد. شکل و ریخت خاصی برای لولوخورخوره تعریف نشده است.

صفت خورخوره به معنای «بسیارخوار» است.

لولو در فرهنگ‌های دیگر

در بسیاری از فرهنگ‌های جهان مشابه این موجود خیالی وجود دارد. چند نمونه از لولوها در فرهنگ‌های دیگر:

برزیل: del saco یا homem do saco، یعنی مرد کیسه‌ای. والدین به کودکان شیطان می‌گویند که مرد کیسه‌ای آنها را در کیسه‌اش جمع می‌کند و می‌برد.

ایتالیا: l'uomo nero یعنی مرد سیاه. مرد سیاه بچه‌ها را نمی‌خورد بلکه آنها را به مکانی ترسناک می‌برد.

اسپانیا: El Coco، ال کوکو معمولاً بچه‌هایی که نمی‌خوابند را می‌برد.

رومانی: bau-bau

بلغارستان: Torbalan (مرد کیسه‌دار) که بچه‌ها را می‌رباید، یا talasam که شب‌ها از زیرشیروانی بیرون می‌آید و بچه‌ها را می‌ترساند.

هندوستان: لولوخورخوره در ایالت تامیل نادو در جنوب هند Rettai Kannan نام دارد و در ایالت آندرا پرادش به آن Buchadu می‌گویند.

گورزاد

اگر زنی آبستن در گذشته می‌مرد او را در گوری می‌کردند و سوراخی در گورش می‌گذاشتند و لوله‌ای هم در آن می‌کاشتند. کسی در بالای گور به گوش می‌ایستاد تا شاید کودک از مرده زاده شود. چنانکه بچه زاده می‌شد گور را می‌شکافتند و بچه را درمی آوردند. چنین کودکی را گورزاد یا گورزا می‌خواندند و بر این باور بودند که کودک قامتی کوتاه دارد و هوشی سرشار و سالیان دراز خواهد زیست.

متافیزیک و طلسم

(منابع حدیث)سیری در اندیشه‌های متافیزیک از دیدگاه اسلام

متافیزیک و طلسم(منابع حدیث)

نویسنده: دکتر مطلّب برازنده

امام علی(علیه‌السلام): هرکه‌چیزی از جادو بیاموزد، کم یا زیاد، کافر است و پایان عهد او با پروردگارش باشد و کیفرش آن است که کشته شود مگر توبه کند. میزان الحکمه، ص۲۴۱۳،ح۸۳۳۳

امام علی(علیه‌السلام): چشم‌زخم و طلسم و جادو و فال نیک زدن واقعیت دارد، اما فال بد زدن و سرایت(بدی) واقعیت ندارد. میزان الحکمه، ص۲۴۱۳،ح۸۳۳۴

امام علی(علیه‌السلام): منجم‌مانند کاهن است و کاهن‌مانند جادوگر و جادوگر مانند کافر و کافر در آتش است. میزان الحکمه، ص۲۴۱۳،ح۸۳۳۵

زنی خدمت رسول خدا(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) آمد و عرض کرد: ای‌رسول خدا! شوهری دارم که با من‌تند است و من کاری کرده‌ام(جادو و جنبل) که‌با من‌مهربان شود؟ رسول خدا(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) فرمودند: وای‌بر تو! دینت‌را تیره کردی! نفرین‌فرشتگان نیک بر تو باد این‌جمله را سه بار فرمودند:«نفرین فرشتگان آسمان بر تو باد! نفرین‌فرشتگان زمین‌بر تو باد.» میزان الحکمه، ص۲۴۱۳،ح۸۳۳۶

امام علی(علیه‌السلام): چشم‌زخم، دعا و افسون، جادو و فال خوب زدن حقیقت دارد، اما فال بد و واگیری حقیقت ندارد. میزان الحکمه، ص۴۴۹۱،ح۱۵۵۸۶

پیامبر خدا(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم): ـ فال بد زدن، شرک است. ـ از ما نیست کسیکه فال بد زند یا برایش فال بد زده شود(به فال بد دیگران نسبت به‌خود اعتقاد داشته باشد)، پیشگویی کند یا برایش‌پیشگویی شود، جادو کند یا برایش جادو شود(به پیشگو و جادوگر مراجعه کند) ـ کفارهٔ فال بد توکل است. میزان الحکمه، ص۳۳۴۵،ح۱۱۳۳۹،۱۱۳۳۶و۱۱۳۴۶

امام صادق(علیه‌السلام): تأثیر فال بد به‌خودت بستگی دارد: اگر آن را آسان بگیری‌آسان می‌شود. اگر سخت‌بگیری سخت‌می‌شود و اگر آن‌را به چیزی‌نگیری چیزی نخواهد بود. میزان الحکمه، ص۳۳۴۵،ح۱۱۳۴۵

امام صادق(علیه‌السلام): در پاسخ به سؤال محمدبن‌یحیی‌خثعمی که‌پرسید: آیا علم نجوم حقیقت دارد؟ (فرمودند:) آری، او می گوید: عرض کردم: آیا روی زمین کسی است که علوم نجوم بداند؟ فرمودند: آری، در روی زمین کسانی هستند که علم نجوم بدانند. میزان الحکمه، ص۶۲۳۵،ح۲۰۰۱۷

امام صادق(علیه‌السلام): در پاسخ به سؤال از علم نجوم: آن علمی از علوم‌پیامبران است. راوی می‌گوید: عرض کردم: آیا علی‌بن‌ابی‌طالب(علیه‌السلام) آن را می‌دانست؟ فرمودند: او عالمترین مردم به این علم بود. میزان الحکمه، ص۶۲۳۵،ح۲۰۰۱۸

امام علی(علیه‌السلام): هر قرآن‌دانی، اگر شمه‌ای از دانش‌نجوم بداند. بر ایمان و یقین او افزوده می‌شود. حضرت سپس‌این آیه را تلاوت کردند:«همانا درگردش‌شب و روز» میزان الحکمه، ص۶۲۳۵،ح۲۰۰۲۰

امام صادق(علیه‌السلام:(به‌امام صادق(علیه‌السلام) عرض‌شد: در بین مردم چنین شهرت دارد که‌پرداختن به‌علم نجوم‌حرام است و به دین انسان آسیب‌می‌رساند. حضرت‌فرمودند: چنان نیست که می گویند، به دینت آسیب‌نمی‌رساند. سپس‌فرمودند: شما به‌موضوعی می‌پردازید که زیاد آن دست‌نیافتنی و اندک آن هم کارآیی ندارد. میزان الحکمه، ص۶۲۳۵،ح۲۰۰۲۱

انسان موجود بسیار پیچیده‌ای است و دارای قدرتهای عجیب و غریب فراوان می‌باشد، که این خود نشانه و آیت عظمت خالق تواناست(فتبارک الله احسن الخالقین). از این روست که می‌تواند کارهای خارق‌العاده و غیر طبیعی انجام دهد، این گونه کارها معمولاً از ابعاد فیزیک و متافیزیک وجود بشر منشاء می‌گیرد. در بعد فیزیک انسان می‌تواند با کمک ابزار و با انجام تمرینات، سرعت خود را در انجام برخی کارها افزایش دهد و یا نسبت به برخی پدیده‌ها عادت پیدا کند که برای سایرین عجیب می‌نماید. در بعد متافیزیک انجام این کار با استفاده از نیروی‌های روانی، فراروانی و روحی صورت می‌گیرد. برخی افراد با بهره‌گیری از این توانایی‌های خارق‌العاده اقدام به پیشبرد اهداف شوم خود می‌کنند و یا حداقل این امور را بهانه‌ای برای کسب درآمدهای مالی و مادی قرار می‌دهند. البته محدود افرادی نیز یافت می‌شوند که از این توانمندیها برای خدمت به خلق و یا در انجام کارهای خیر و مثبت بهره می‌گیرند. در جامعه امروز علی‌رغم تمام پیشرفتهای صنعتی و علمی، هنوز افراد زیادی برای حل مشکلات خود به این روشها روی می‌آورند و به این بهانه‌ها

مورد سوء استفاده قرار می‌گیرند. لذا بر آنیم تا با تشریح و نقد و بررسی این مقولات آگاهی لازم را به عموم منتقل نموده تا جلوی سوء استفاده برخی افراد فرصت طلب گرفته شود، همچنین می‌خواهیم یادآور شویم که یگانه قدرت مؤثر در عالم خدای قادر می‌باشد(لله الواحد القهار)، لذا بهتر است برای حل مشکلات بجای روی آوردن به سحر، طلسم، جادو و امثال آن به درگاه رحمت حضرت حق پناه بریم، جای بسی تأسّف است که هنوز در عمل، به این مطلب مهم اعتقاد پیدا نکرده‌ایم که«و من یتوکل علی الله و کفی بالله وکیلا».

انجام امور خارق‌العاده معمولاً از طریق علوم غریبه صورت می‌گیرد. علوم غریبه دارای پنج شاخه اصلی می‌باشد که عبارتند از: علم کیمیا، علم لیمیا، علم هیمیا، علم سیمیا و علم ریمیا. البته این علوم دارای شاخه‌های فرعی نیز می‌باشند که از آن جمله می‌توان به علم اعداد و اوفاق، علم احضار ارواح، علم تنویم مغناطیس و خافیه اشاره کرد. موضوع علم کیمیا، چگونگی تبدیل صورت یک عنصر به صورت عنصر دیگر می‌باشد. این همان است که در طول تاریخ افراد زیادی به دنبال آن بوده‌اند و قصد تبدیل خاک به طلا داشته‌اند. داستانهای زیادی در ادبیات ملل مختلف دربارهٔ کیمیا وجود دارد، ظاهراً عرفا دارای این قدرت بوده‌اند(آنان که به یک نظر خاک را کیمیا کنند). علم لیمیا، علم تسخیرات است. در این شاخه چگونگی تأثیرهای ارادی در صورت اتصالش با موجودات ماورائی مورد نقد و بررسی قرار می‌گیرد. لیمیا منجر به کسب قدرت تسخیر جن و روح می‌شود. منظور از تسخیر آن است که موجودات در اختیار و به فرمان انسان باشند.

معمولاً افـراد سودجـو معمولاً افـراد سودجـو برای رسیدن به اهداف خود(که عمدتاً اهداف غیر معنوی و مادی است) از این موجودات تسخیر شده بهره می‌برند. در علم هیمیا، ترکیب قوای عالم بالا با عناصر عالم پایین مد نظر است و به آن علم طلسمات نیز می‌گویند. در طلسم از طریق برخی ابزار و وسایل مادی(عناصر عالم پایین) نیروهای ماورائی جهت انجام کارها به خدمت گرفته می‌شوند. ظاهراً طالع‌بینی نیز زیر مجموعهٔ هیمیا می‌باشد. در طالع‌بینی اعتقاد بر این است که محل و موقعیت قرار گرفتن ستارگان در لحظه تولد نوزاد، بر سرنوشت و آینده او تأثیر می‌گذارد و از این طریق نسبت به پیشگویی در مورد آینده اقدام می‌شود. طالع‌بینان معمولاً با استناد به تأثیرات ماه، خورشید و ستارگان دیگر پیشگویی می‌کنند. در کل پیشگویی و اطلاع از اخبار آینده مورد تأیید نمی‌باشد، هرچند که ممکن است این کار عملی باشد. اگر لازم بود انسان از آینده با خبر باشد، مسائل آینده در حجاب و پوشش قرار نمی‌گرفت و یقیناً پوشیده بودن آن حکمت الهی داشته و خیر عموم در آن است. سیمیا علم ترکیب نیروهای روانی و جسمانی است. به عبارت دیگر هماهنگ ساختن و خلط کردن قوای ارادی با قوای مخصوص مادی می‌باشد. از این علم برای دست‌یابی و تحصیل قدرت در تصرفات عجیب و غریب در امور طبیعی استفاده می‌شود. برای مثال تصرف در خیال مردم و تغییر آن از این دسته است. علم ریمیا استفاده از قوای مادی در انجام امور خارق‌العاده است. مانند کاری که معمولاً شعبده‌بازان انجام می‌دهند. این افراد از توان نهفته در امکانات و وسایل مادی با ظرافت

خاصی برای انجام کارهای عجیب و غریب بهره می‌گیرند. کهانت و سحر نیز از همین مقولات می‌باشند. کهانت خبرگیری و یا طلب یاری از جن یا ارواح و امثال آن است.

در کلام معصومین از کاهن به عنوان کافر یاد شده است. سحر، انجام امور خارق عادت از طریق دعا، افسون و طلسم می‌باشد. سحر کفر به خداست و تصرف و دست یازیدن در عالم بر خلاف وضع عادی آن می‌باشد. سحر مایهٔ شر بوده، شوم‌ترین منابع فساد در اجتماع بشری است. منشاء سحر ابلیس می‌باشد و از این طریق نیز به سایر شیاطین(انسی و جنی) منتقل شده است. کسانی که از سحر و جادو استفاده می‌کنند با شیاطین در ارتباط هستند. امروزه وجود و تأثیرات سحر، طلسم و امثال آن از دیدگاه دین و علم اثبات شده است ولی دین رفتن به سمت این امور و استفاده از آن را شدیداً نهی می‌کند. مبین آن اینکه حضرت علی(علیه‌السلام)ـ امام عارف و آگاه به علوم غیب ـ می‌فرمایند:«هر که چیزی از جادو بیاموزد، کم یا زیاد، کافر است.» موضوع دیگر از این مقولات نجوم می‌باشد، که از دو دیدگاه قابل بررسی است. اول علم نجوم که توسط دانشمندان فیزیک، ریاضی و ستاره‌شناسان و به صورت علمی و یا روشهای تجربی مورد نقد و بررسی است. دوم علم نجوم که بیشتر توسط طالع‌بینان و با روشهای متافیزیک برای کشف امور پنهانی مورد استفاده می‌باشد. ظاهراً حالت اول بلامانع و حالت دوم محل اشکال است. در حالت دوم می‌توان به سه صورت به موضوع نظر داشت. اول اعتقاد به تأثیر حرکات کواکب در موجودات و عالم هستی که تحریم شده است، دوم اعتقاد به خدای سبحان به عنوان تنها مؤثر در عالم هستی که اندیشه‌ای بسیار عالی است، سوم اعتقاد به اینکه ارتباط حرکات کواکب با حوادث و رخدادها از نوع ارتباط کاشف و مکشوف است که این دیدگاه اشکال ندارد(تحریم نشده ولی تأیید نیز نشده است). خلاصهٔ کلام آنکه اگر انسان، ستارگان و کواکب و حرکات آنها را عامل مؤثر بر سرنوشت بداند(و یگانه قدرت مؤثر بر هستی را از یاد برد) و از این طریق پیشگویی کند، راه را خطا رفته و از سبیل الی‌الله خارج شده است. در پاورقی صفحهٔ ۶۲۳۵ کتاب گرانقدر"میزان الحکمه" به نقل از مبحث تنجیم کتاب مکاسب آمده است:«پیشگویی کردن از روی اوضاع کواکب و حرکات آنها اشکال ندارد، به این معنا که کسی، با مشاهدهٔ وضع معینی در ستارگان مانند نزدیکی و دوری و مقابله و اقتران میان دو ستاره، به صورت گمان و تخمین حکم به وقوع فلان حادثه در آینده بکند... و بلکه علی‌الظاهر، پیشگویی کردن به صورت قطع و جزم نیز اشکالی ندارد...» سحر و طلسم علی‌رغم وجود و تأثیرات غیر قابل انکار آن، قابل ابطال است. ابطال سحر و طلسم از طرق مختلف امکان پذیر است. احتمالاً تنها کار مجاز در امور سحر و طلسم نیز ابطال آن به قصد کمک به خلق با نیت رضای حق تعالی می‌باشد. بهترین شیوه برای ابطال طلسمات، توکل به خداوند قهار و جبار و پناه بردن به اقیانوس بی‌کران رحمت او، قرآن کریم می‌باشد، چرا که«و ننزل من القرآن ما هو شفاءٌ و رحمه للمؤمنین». برای جلو گیری از تأثیرات سحر و طلسم قرائت قرآن کریم بخصوص سوره‌های کافرون، اخلاص، فلق و ناس بسیار مؤثر است. بخصوص تلاوت سوره‌های فلق و ناس در

ابطال تأثیرات سحر و طلسم بی‌نهایت مفید می‌باشد. جای بسی تأمل و تعمق است که انسان می‌تواند آن همه توان و نیروهای خارق‌العادهٔ خود را(که موهبتی الهی است) در راه شناخت حق تعالی صرف کند و جزو سالکان طریق الی‌الله قرار گیرد، با این حال چگونه با استفاده‌های منفی از توانمندیهای خود جزو سالکان در طریق الی شیطان می‌شود؟! (اعوذ بالله من الشیطان الرجیم)

حقوق مسلمانی

احادیث و روایات

حق اول آنکه هر چه به خویشتن نپسندد به هیچ مسلمان نیز نپسندد ، که رسول(ص) می گوید : " مَثَل مؤمنان جمله چون یک تن است : چون یک اندام را رنجی رسد ، همه اندامها آگاهی یابد و رنجور شود . " ، گفت : " هر که خواهد که از دوزخ خلاص یابد ، باید که چون مرگ وی را دریابد ، بر کلمه شهادت دریابد ، و هر چه نپسندد که با وی کنند با هیچ مسلمان نکند ".

حق دوم ، آنکه هیچ مسلمان از دست و زبان وی نرنجد . رسول (ص) گفت : " دانید که مسلمان که بود ؟ " گفتند : خدای و رسول بهتر دانند . گفت : " آنکه مسلمانان از دست و زبان وی آسوده باشند . " گفتند: " پس مؤمن که بود ؟ " گفت : " آنکه مسلمان را بر وی ایمنی بود در تن و مال خویش . " گفتند : " پس مهاجر که بود ؟ " گفت : " آنکه از کار بد بریده بود . " و گفت : " حلال نیست کسی را که به یک نظرت اشارت کند که مسلمانی ازآن برنجد ، و حلال نیست که چیزی کند که مسلمان بهراسد و بترسد. "

حق سوم آنکه برهیچ کس تکبر نکند که خدای تعالی متکبران را دشمن دارد و رسول – ص– گفت : " وحی کرد به من تواضع کن تا هیچ کس بر هیچ کس فخر نکند." و نباید که به هیچ کس به چشم حقارت نگرد که باشد که آن کس ولی حق تعالی باشد و وی نداند . که خدای تعالی اولیای خود را پوشیده گردانیده است تا کس بدیشان راه نبرد .

حق چهارم آنکه سخن هیچ نمّام برهیچ مسلمان نشنود که سخن از عدل باید شنید و نمّام فاسق است که در خبر است که : هیچ نمّام در بهشت نشود.

حق پنجم آنکه زبان از هیچ آشنا باز نگیرد بیش از سه روز. و رسول – ص– می گوید : " حلال نیست از برادر مسلمان بیش از سه روز زبان باز گرفتن" و بهترین ایشان آن بود که به سلام ابتدا کند .

حق ششم آنکه با هر که باشد نیکوئی کند ، بدانکه تواند و فرق نکند میان نیک و بد، که در خبر است که : نیکوئی کن با هر که توانی : اگر آن کس اهل آن نباشد تو اهل آنی .

و درخبراست که : اصل عقل پس از ایمان ، دوستی نمودن است با خلق و نیکویی کردن با پارسا و ناپارسا.

حق هفتم آنکه پیران را حرمت دارد و بر کودکان رحمت کند که رسول – ص– می گوید : هر که پیر را حرمت ندارد و بر کودکان رحمت نکند از ما نیست .

حق هشتم آنکه با همه مسلمانان روی خوش دارد و پیشانی گشاده دارد و در روی همگنان خندان باشد و رسول – ص– گفت : " خدای تعالی گشاده روی و آسان گیر را دوست دارد."

حق نهم آنکه هیچ مسلمان را وعده خلاف ندهد . در خبر است که سه چیز در هر که بود منافق بود ، اگر چه نماز کن و روزه دار است : اندر حدیث کردن دروغ گوید و وعده را خلاف کند و اندر امانت خیانت کند.

حق دهم آنکه حرمت هر کسی به درجه وی دارد ، هر که عزیزتر بود وی را در میان مردمان عزیزتر دارد.

حق یازدهم آنکه هر گاه دو مسلمان با یکدیگر به وحشت باشند ، جهد کند تا میان ایشان آشتی افکند. که رسول – ص– گفت:" بگویم شما را که چیست که از نماز و روزه و صدقه فاضلتر است" گفتند: بگوی. گفت:" صلح افکندن میان مسلمانان "

حق دوازدهم آنکه همه عیب ها و عورت های مسلمانان پوشیده دارد که در خبر است که " هر که در این جهان ستر برمسلمانان نگاه دارد ، حق – تعالی– اندر قیامت ستر بر گناهان وی نگاه دارد."

حق سیزدهم آنکه از راه تهمت دور باشد ، تا دل مسلمانان را از گمان بد و زبان ایشان را از غیبت ، صیانت کرده باشد ، که هر که سبب معصیت دیگری باشد، وی درآن معصیت شریک بود و رسول – ص– می گوید:" چگونه باشد کسی که مادر و پدر خود را دشنام دهد؟ " گفتند: " این ، که کند یا رسول الله؟" گفت:" آن کسی که مادر و پدر دیگری را دشنام دهد تا مادر و پدر وی را دشنام دهند، آن دشنام وی داده باشد."

حق چهاردهم آنکه اگر وی را جاهی باشد ، شفاعت دریغ ندارد در حق هیچ کس. رسول – ص– صحابه را گفت:" از من حاجت خواهید که در دل دارم که بدهم و تأخیر می کنم، تا کسی از شما شفاعت کند تا وی را مزد بود، شفاعت کنید تا ثواب یابید."

حق پانزدهم آنکه چون بشنود که کسی در مسلمانی زبان دراز می کند و به جان و مال وی قصد می کند– و وی غایب است– ناصرآن غایب باشد در جواب، و آن ظلم را از وی باز دارد، که رسول– ص– می گوید:" هیچ مسلمانی نیست که نصرت کند مسلمانی را جایی که سخن وی گویند به زشتی، و حرمت وی فرو نهند، که نه خدای تعالی وی را نصرت کند آنجا که حاجتمندتر بود، و هیچ مسلمانی نیست که نصرت فرو گذارد و خصمی نکند که نه حق– تعالی– وی را ضایع بگذارد جایی که دوست تر دارد."

حق شانزدهم آنکه چون به صحبت کسی بد مبتلا شود، مجاملت و مدارا باید کرد تا برهد ، و با وی درشتی نکند در مشافهه.

ابن عباس می گوید در معنی این آیت که و" یدرؤون بالحسنة السیئة " که فحش را به سلام و مدارا مقابله کنید.

حق هفدهم آنکه نشست و خاست و دوستی با درویشان دارد و از مجالست توانگران حذر کند. رسول – ص– گفت:" با مردگان منشینید " گفتند: که این کیانند گفت " توانگران " .

حق هجدهم آنکه جهد کند تا شادی به دل مسلمانی رساند وحاجتی از آن وی قضا کند. رسول – ص– می گوید:" هر کس که حاجت مسلمانی روا کند، همچنان باشد که همه عمر حق تعالی را خدمت کرده باشد. "

حق نوزدهم آنکه فراهر که رسد ، به سلام ابتدا کند پیش از سخن گفتن و دست وی فرا گیرد.

حق بیستم آنکه اگر کسی را عطسه آید بگوید: الحمدلله . چون این بگفت کسی که این بشنود بگوید: یرحمک الله...

حق بیست و یکم آنکه به بیمار ، پرسان شود کسی را که آشنا بود اگر چه دوست نبود .

حق بیست و دوم آنکه از پس جنازه فرا شود . رسول – ص– می گوید : " هر که از پس جنازه فرا شود وی را قیراطی مزد است و اگر بایستد تا دفن کنند دو قیراط . هر قیراطی چند کوه احد."

و ادب تشییع آن است که خاموش باشد و نخندد و به عبرت مشغول باشد و از مرگ خود اندیشه کند.

حق بیست و سوم آنکه به زیارت گورها شود تا دعا گوید ایشان را ، و بدان عبرت گیرد و بداند که ایشان از پیش برفتندی و وی را نیز بباید رفت بزودی و جای وی همچون جای ایشان گور است .

این است جمله تفصیل حقوق مسلمانان که نگاه باید داشت به مجرد مسلمانی .

" کیمیای سعادت "

زندگی‌نامه ملا احمد نراقی

ایران اسلامی با تاریخ درخشان مهد پرورش علماء، و دانشمندان بزرگ مسلمانی بوده است که به داشتن این ستارگان علم و فضیلت مباهات دارد. یکی از این بزرگان علامه مولی احمد بن محمد مهدی نراقی، معروف به فاضل نراقی (م ۱۲۴۵ ق) است. وی در چهاردهم جمادی الثانی، در عهد سلطنت کریم خان زند در سال ۱۱۸۵ ق در خاندان علم و فضیلت در نراق دیده به جهان گشود.

وی دوران نوجوانی و جوانی را در شهر کاشان و در محضر پدر بزرگوارش محقق نراقی (م ۱۲۰۹ ق) حدود سال‌های ۱۱۹۰ تا ۱۲۰۵ در پانزده سال اواخر عمر پدر بزرگوارش ـ به تحصیل دوره‌های مقدمات، سطح و خارج گذراند و عمده تحصیل وی در این ایام می‌باشد.

وی در حالی که در سال ۱۲۰۵ به درجه اجتهاد نائل شده بود همراه پدر بزرگوارش به عتبات عالیات مشرف و مراتب عالی تحصیلات حوزوی را در آنجا می‌گذراند. ملااحمد از همان دوران جوانی مسئولیت مرجعیت و ریاست و زعامت دین و دنیای مردم کاشان و قسمت‌های وسیعی از ایران را برعهده داشت و سخنان معاصرین و علمای پس از وی شاهد بر این مطلب می‌باشد.

در آنجا از محضر بزرگانی همچون سید محمد مهدی بحرالعلوم (م ۱۲۱۲ ق)، سید علی طباطبائی، صاحب الریاض (م ۱۲۳۱ ق)، سیدمهدی شهرستانی (م ۱۲۱۶ ق)، شیخ محمدجعفر نجفی (م ۱۲۲۸ ق)، استفاده‌های وافری برده و به تدریس، تحقیق و تألیف می‌پردازد (۱) هنوز بیش از چهار سال از اقامت وی در نجف اشرف نمی‌گذشت که به خاطر وفات پدر بزرگوارش در سال ۱۲۰۹ ق به ناچار به کاشان باز می‌گردد و به جای پدرش مسؤلیت اداره حوزه علمیه، تدریس و خدمت به مردم آن سامان را به عهده می‌گیرد.

حوادث سیاسی و اجتماعی زمان وی

یکی از حوادث سیاسی عصر وی قتل محمد خان قاجار در سال ۱۲۱۲ ق است. فتحعلی شاه که پس از او به حکومت رسید با توجه به ایمان دینی مردم و از باب مصلحت و برای مشروعیت دادن به حکومتش به دنبال جلب نظر علما بود وی در هنگام جلوس بر تخت سلطنت از شیخ جعفر نجفی معروف به کاشف الغطاء که از بزرگان فقها در زمان او بود اجازه گرفت و سپس از ملا احمد که بزرگترین شخصیت علمی و مرجع شیعیان ایران بود درخواست نمود که رساله عملیه‌ای را تألیف نماید تا به دستورات آن عمل شود ملا احمد به دلیل تمایل شاه رساله وسیلة النجاة را در دو مجلد نوشته به او هدیه نمود.

فرزندان

در مقدمه معراج السعادة چاپ امیر کبیر، فرزندان ملااحمد را دو پسر ذکر نموده‌اند به نام‌های حاج ملامحمد معروف به حجت الاسلام و ملقب به خاتم المجتهدین که داماد میرزای قمی صاحب قوانین بوده است. طرح مبحث ولایت فقیه، نمونه‌ایی بارز از ابتکارات احمد نراقی می‌باشد وی بر خلاف اکثر فقهای قبل از خود به این بحث به صورت یک مسئله فرعی جزئی نگاه می‌کردند و آن را در امور حسبیه و صرف موارد زکات و خمس منحصر می‌دیدند، بین حکومت اسلامی و مبحث ولایت فقیه جمع نموده و آن را به صورت مفصل و منسجم مطرح نموده است.

و پسر دیگر وی نصیرالدین نام داشته که فردی فاضل و دانشمند و ادیب بوده و دارای تألیفات زیادی است. اما آنچه در کتب تراجم دانشمندان و فقهای شیعه ذکر شده ۴ پسر فاضل و دانشمند وی بدین شرح است: ملامحمد (۱۲۱۵ ـ ۱۲۹۷ ق) معروف به عبدالصاحب، محمد نصیر (۱۲۱۹ ـ ۱۲۷۳ ق) ابوتراب (۱۲۲۱ ـ ۱۲۶۲)، محمد جواد (۱۲۲۲ ـ ۱۲۷۸ ق) که تفصیل آثار و تألیفات آنان خواهد آمد.

شاگردان ایشان

اگر چه شاگردان ملااحمد زیاد بوده‌اند و آن چنان که در مقدمه کتاب خزائن وی، استاد علی‌اکبر غفاری نقل نموده که بیش از ۲۰ اجازه از وی موجود است که در نزد فاضل معاصر حسن نراقی موجود است (۲) اما نام بعضی از آنان که در دسترس می‌باشند عبارتند از:

۱ـ شیخ مرتضی انصاری (م ۱۲۸۱ ق) وی بین سال‌های ۱۲۴۱ تا ۱۲۴۴ در اواخر عمر شریف ملا احمد از محضر وی استفاده نموده است.

۲ـ برادر فاضل و دانشمندش محمدمهدی بن محمد مهدی نراقی (م ۱۲۸۶ ق) معروف به آقا بزرگ.

۳ـ سید شفیع چابلقی (م ۱۲۸۰ ق) .

۴ـ محمد حسن جاسبی.

۵ـ فرزندش محمد بن احمد (م ۱۲۹۷ ق) ملقب به عبد الصاحب و معروف به حجهٔ الاسلام، داماد محقق قمی .

۶ـ برادرش میرزا ابوالقاسم کاشانی (م ۱۲۵۶ ق).

وی در سلسله مشایخ بسیاری از متأخرین از طریق شاگردانش به خصوص شیخ مرتضی انصاری می‌باشد که می‌توان از محدث نوری صاحب مستدرک الوسائل امام خمینی(ره) و مرحوم آیهٔ الله عظمی نجفی مرعشی نام برد.

پی‌نوشت‌ها:

۱– الذریعه ۱۴۵/۱/ روضات الجنات ۷/ ۲۰۰.

۲– الخزائن، ص ۵.

علـــم رمـــل

علم رمل از معجزات حضرت دانیال نبی علیه السلام است و نیز حضرت امیرالمومنین علیه السلام از این علم بهره مند بودند واین علم بر پایهء اعداد وعناصر اربعه است وتا حدودی میتوان از اینده با خبر شدالبته به توسط این علم . وبیشتر بر مبنای سیرخط ونقطه است رمل نیز مانند علوم دیگرشاخه های گوناگونی دارد

ولی بهترین کارها نزد خداوند متعال انجام واجبات وترک محرمات است که احسان به والدین از این جمله است

[ر] (ع ا) نام علمی است پیداکرده دانیال علیه السلام بدان جهت که جبرئیل علیه السلام بر ریگ نقطهای چند کرده بود. (آنندراج). علمی است پیداکرده دانیال پیغمبر علیه السلام که جبرئیل علیه السلام آن رانقطهای چند بنموده و گویند علمی است که در آن از اشکال شانزده گانه بحث میشود و نتیجه آن استعلام از مجهولات احوال عالم است وموضوع آن اشکال شانزده گانه و هدف آن وقوف بر احوال عالم است و صاحب این علم را رمال گویند. (از کشاف اصطلاحات الفنون). و صاحب نفائس الفنون آرد: علم رمل عبارت است از معرفت طرق استدلال بروقایع خیر و شر از اشکال مخصوصه و کیفیت استخراج و دلالات آن.آنچه در این قسم دانستن آن اهم باشد بیان کنیم.

فصل اول: در بیان واضع و کیفیت وضع. اما واضع, مشهور چنان است که دانیال پیغمبر بود و آنچه گویند این علم از معجزه اوست چنان است که او مدتی خلق را به حق دعوت میکرد و هیچکس بدو نمیگروید والتفات به سخن او نمیکرد. از آن شهر بیرون شده به شهر دیگر که اورا نمیشناختند رفت و تخته حاصل کرده ریگ سرخ بر آنجا ریخت و دردکانی بنشست و خطی چند بر آنجا کشید و از احوال گذشته و آینده خبرمیداد و جمله خبایا و دزدیده میگفت و آواز او به پادشاه آن اقلیم رسید و او را طلب نمود و بر سبیل امتحان چیزی چند از او پرسید,چنانچه واقع بود خبر داد, از او درخواست کرد تا ملازم او شود, دانیال او را با چهار کس از ملازمان ارشاد میکرد تا در این فن ماهر شدند.روزی دانیال به ایشان گفت رمل بزنید و بنگرید در این عصر کسی هست که پیغمبری را شاید یا نه. ایشان رمل زدند و گفتند هست... گفت اکنون حلیه او را بنویسید تا کدام است. ایشان صورت و شکل او بنوشتند و چون نگریستند همه صفت او بود. گفتند پیغمبر توئی و در حال به اوبگرویدند. و اما وضع او بر چهار عنصر است بر این وجه .: نقطه اول راناری خوانند و دوم را هوایی و سوم را آبی و چهارم را خاکی برترتیب وقوع عناصر و چون وضع از مفردات بود بعد از آن چون ترکیب کردند بر این مثال شد.: آن را جماعت نام کردند و بعد از آن نقصان میکردند و میافزودند تا شانزده خانه که حاصل ضرب چهار در چهاراست حاصل شد. پس هر شکل را که نقطه فرد بود اگر آن نقطه در اولباشد همچو لحیان آتشی خوانند و اگر در آخر همچو انکیس خاکی و اگر در وسط باشد اگر آب بود آبی و اگر بجای هوا بود هوایی. و اگر دوباشد همچو اجتماع ممتزج و قبض الداخل دو نقطه دارد: هوایی و خاکی. اما او را جهت آن خاکی خوانند که نقطه هوا میان آتش و آب است و اورا از هیچ یک یاری نبود بخلاف خاک, پس قوت نقطه خاکی چون بیشتربود خاکی خوانند و علی هذا القیاس.

فصل دوم: در معرفت رمل زدن. اول چهار خانه از خطوط بنهند هرخانه چهار خط و باید که نقطه های خطوط بشمرند و گفته اند باید که هرخطی کمتر از شش نقطه و بیشتر از دوازده نقطه نباشد, و بوقت رمل زدن از دست چپ آغاز کنند و از آنجا که آغاز کرده باشند دودو طرح کنند تا آنکه دو یا یکی بماند, پس از آنچه در آخر خطوط بماند از هرخطی خانهای بیرون آرند و آنچه اول زده باشند در اول بنهند از دست راست و خانه دیگر را بهمین ترتیب تا آخر, و از این چهار خانه چهارشکل دیگر را بیرون آرند چنانکه از اول هر شکلی از امهات یکی بردارند و خانه پنجم بیرون آرند. و از دوم هر یکی ششم و از سوم هریکی هفتم و از چهارم هر یکی هشتم و بعد از آن از اول و دوم درزیر هر دو نهم بیرون آید چنانکه اول یکم و اول دوم را با هم جمع کنند فرد باشد فردی بنهند و اگر زوج باشد زوجی و همچنین تا آخر واز سوم و چهارم به همین ترتیب دهم بیرون آرند و از پنجم و ششم یازدهم و از هفتم و هشتم دوازدهم و بعد از آن از نهم و دهم سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم. پس از این شکل پانزدهم که میزان رمل است و از اول شانزدهم بیرون آرند و اگر یکی از این اشکال هشتگانه که لحیان است و انکیس و حمره و بیاض و کوسج و نقیالخد و عتبه داخل و عتبه خارج در پانزدهم افتد رمل خطا

بود و شرط این آن است که زوج از دو فرد حاصل میشود و از زوج فرد حاصل نشود الا از زوج و فرد و چندان نقطه که در امهات باشد همچنان در نبات بود, پس آنچه از نبات حاصل آید مساوی آن باشد که از امهات حاصل شده باشد, پس ح سیزدهم که نتیجه نتایج امهات است و چهاردهم که نتیجه نباتاست مساوی باشند. نقاط شکل پانزدهم فرد نتواند بود و هرگاه فردباشد خطا بود اما هرگاه که زوج باشد لازم نیست که صواب باشد. و بباید دانست که مجموع نقاط و اشکال شانزده گانه زیاده از نودوشش و کمتراز آن نتواند بود زیرا که اشکال کمتر از رباعی و زیاده از ثمانی چنانکه اشاره کرده شد نیستند و آنچه متوسط اند یا خماسی باشند یا سداسی یاسباعی و رباعی یک بیش نیست و آن طریق است و ثمانی نیز یک بیش نیست و آن جماعت است و خماسی چهارند: عتبه داخل و عتبه خارج وکوسج و نقیالخد, و سداسی شش اند: قبضالداخل و قبضالخارج ونصره داخل و نصره خارج و اجتماع و عقله, و سباعی چهار: لحیان وانکیس و حمره و بیاض و مجموع این اشکال شانزده است و شانزده رادر وسط اشکال که سداسی است ضرب کنند نودوشش حاصل شود و ازاشکال رمل هر آنچه اول او فرد بود و آخر او زوج آن را خارج خوانند و آنچه اول او زوج باشد و آخر او فرد داخل و آنچه اول و آخر زوجباشد آن را ثابت خوانند.

فصل سوم: در معرفت صور اشکال شانزده گانه.

فصل چهارم: در معرفت صواحب اشکال و سعادت و نحوست و دلالت هر یکی.

فصل پنجم: در معرفت بروج.

فصل ششم: در بیان شواهد و کیفیت حکم شواهد.

فصل هفتم: در بیان استخراج ضمیر.

فصل هشتم: در بیان آنکه هر شکلی را در هر یک از خانه ها چه حکم است. (از نفایس الفنون). و برای شرح هر یک از این فصول رجوع به نفایس الفنون شود.

علم جفر

جفر در واقع به معنی پوست بزغاله ای است که وسیع باشد وچیزهای زیادی را در خود جا میدهد و علم جفر بر اساس برخی روایات به این نحوه بوده که کتابیرا جبرائیل به خدمت حضرت محمد(صلوات الله علیه واله)اوردند که تمامی علم عالم از اول خلقت تا به اخر انرا توضیح داده بود که این کتاب جفر نام داشت و روزی یکی از صحابه پیغمبر کتاب را از ایشان عرض کردند وبه بیابانی رفتند تا مطالعه کنند ولی در هنگام باز گشت طوفان شدیدی میگیرد که چندین برگ از کتاب را با خود میبرد صحابه نیز شرمگین نزد رسول خدا آمده و ماجرا را شرح میدهدرسول خدا به همراه صحابی به بیابان رفته و چندین برگ از ان کتاب را پیدا میکنند ولی یک برگه از ان کتاب

مفغود باقی میماند واین علم جفری که تا کنون در سراسر دنیا منتشر شده از همان یک ورق بوده که خدا میداند دست که افتاده بوده ولی کتاب اصل ان در حال حاضر در نزد حضرت(حجت عج الله تعالی فرجه الشریف)است ولی باید دانست که تا آقا امام زمان به کسی نظر نداشته باشد محال است کسی بتواند به آن(جفر) دسترسی داشته باشد.

علم جفر علمی است که به وسیله حروف و یک سری فرمولها می توان به تمامی سوالات پاسخ داد.

علوم غریبه به پنج قسمت تقسیم میشود

کیمیا: از شناخت گیاهان وجمادات و معدنیات و فلزات و خواص آنها بهم میرسد که خدای تعالی چنان قرار داده که اگر قطره بر فلزی چکد انرا به فلز دیگر تبدیل میکند به تحقیق رسیده که (اکی) گیاهی است که در ریگستان پیدا میشود برگ ان به شکل برگ اک است ولی فرقش آن است که اک شاخها دارد اگر برگ یا شاخش را بشکنند شیری بیرون اید ولی اکی یکشاخست به قدر دو وجب از زمین بلند تر وبه همان متصل است مثل برگهای اک ودر شکستن شیر بیرون نیاید باید از بیخ کنده خشک کند سفوف باریک ساخته حفظ کند وقت لزوم یک طوله قلع گداخته را به قدر یک ماشه از ان سفوف بر ان ریزد به عون خداوند نقره گردد

لیمیا: و ان علم طلسمات است که از کنوز اسرار به قلم اید و با ان دانسته میشود کیفیات تمزیج قوای فاعله عالیه به منفعلهء سافله تا از انجا حاصلی غریب بدست بیاید ودر این باب کتاب زیاد استواز این قبیل میتوان به کتب طلسم اسکندرونقش سلیمانی وافاق و . . .. اشاره نمود

هیمیا : ان علم تسخیرات باشد که از معرفت به احوال سیارات سبعه از حیث تصرف انها که فواعل علوی اند در قوابل سفلی اثر دارند وموضوع ان دعوات وخواتیم وبخورات انها و تسخیر روحانیات وعزائم جنیان و معرفت اقداح و منازل و افسونها واحراز است

سیمیا: و اساس ان خیالات باشد که مخیله فعالیت دارد وجز احداث مثالات خیالیه حاصلی نیاورد و وجود خارجی ندارد بلکه کلیات وجود ذهنی است ودر اسلام حرام است وجایگاهی ندارد

ریمیا : و ان علم شعبده است که قوای جوهر ارضیه را با مزج به یکدیگر حاصل و اشکال تازه میدهد وکتاب بحرالعیون مشتهر به ابن حلاج مشتمل بر علم سیمیا و ریمیا است وحل المشکلات حاوی لیمیاو سرالمکتوم شامل هیمیا میباشد و کتابهای گوناگون نیز خلاصه ای از این پنج علم را دارد.

سیر و سیاحت عجیب

فرزند ایشان نقل می کند: به خاطر دارم که شخصی بنام « صنیعی » از اهل اصفهان که ریاست اداره تلفن مشهد را نیز به عهده داشت، برای من حکایت کرد که: « وقتی به درد پا مبتلا شدم و به ارشاد و به اتفاق دو تن از دوستانم به نامهای حسن روستائی و

شاهزاده دولتشاهی به خدمت مرحوم حاج شیخ حسنعلی اصفهانی رحمهٔ الله علیه رفتم تا توجهی فرمایند و از آن درد خلاص گردم، چون به خانه او رفتم، دیدم که در اطاق گِلی و بر روی تخت پوست و زیلویی نشسته است.

در دلم گذشت که شاید این مرد نیز با این ظواهر، تدلیس می کند. پس از شنیدن حاجتم، فرمود تا دو روز دیگر به خدمتش برسم.

روز موعود رسید و بنا به وعده آنجا رفتم ولیکن در دل من همچنان خلجانی بود. چون به خدمتش نشستم، نظر عمیقی در من افکند که ناگهان خود را در شهر اراک که مدتی محل سکونتم بود، یافتم.

در آن وقت نیز پسرم در آن شهر ساکن بود. یکسره به خانه او رفتم، ولی به من گفتند: فرزند تو چندی است که از اینجا به جای دیگر منتقل شده است و نشانی محل جدید او را به من دادند. به سوی آن نشانی جدید راه افتادم و در راه با تنی چند از دوستان مصادف شدم که قرار گذاشتند همان شب به دیدن من بیایند.

چون به در منزل فرزندم رسیدم و در را به صدا درآوردم، خادمه یی در را بگشود، چون خواستم که به درون بروم، ناگهان صدای مرحوم شیخ مرا به خود آورد، دیدم غرق عرق شده و خسته و کوفته ام.

آنگاه دستوری از دعا و دوا به من مرحمت فرمود، ولی پیوسته در اندیشه بودم که این چگونه سیر و سیاحتی بود که کردم؟ پس از چند روز، نامه یی گله آمیز از پسرم رسید که چه شد به اراک و تا در خانه ما آمدی، ولی داخل نشده و بازگشتی و چرا با دوستانت که در راه، قرار ملاقات نهاده بودی، و شب به دیدار تو آمده بودند، تخلّف وعده کردی؟

و در پایان آدرس منزل خود را، در همان محل داده بود که من در آن مکاشفه و سیاحت به آنجا رفته بودم. »

موجودات افسانه‌ای

موجودات افسانه‌ای موجوداتی تخیلی هستند که در ادبیات، افسانه‌ها و داستان‌های مردمان کشورهای گوناگون به آن‌ها برمی‌خوریم.

جانوران افسانه‌ای نامدار در فرهنگ ایرانیان

ابلیس

ارواح

ازمابهتران

اژدها

آل

آنزو

اهریمن

بختک

پری

جن

حوری

خر دجال

دوال‌پا

دیو

رخ

زار

سیمرغ اسب‌تنه

سیمرغ

شاه‌پریان

شیردال

شیطان

گاو بالدار

عفریت

عنقا

عوج بن عنق

غلمان

غول

غولشیر

فرشته

فولادزره

ققنوس

گورزاد

لولوخورخوره

مردآزما

نسناس

هاروت و ماروت

همزاد

هیولا

یأجوج و مأجوج

گلیم‌گوش

موجودات افسانه‌ای معروف در فرهنگ‌های دیگران

قنطورس (آدم اسب‌تنه)

اسب بالدار

ابوالهول

پری دریایی

تکشاخ

خون‌آشام

گرگمرد